یازدهم آذر؛ زادروز روشنفکری متعهد با جلال آل احمد

گفت‌وگو با محمدرضا کائینی و دکتر یعقوب توکلی، پژوهشگران تاریخ معاصر درباره کارِ کارستان و میراث گرانسنگ «جلال»

نوائیان/ حلا جیان– امروز، ۱۱ آذرماه، سالروز تولد جلال آل احمد است؛ وی در سال ۱۳۰۲ ش به دنیا آمد. معمولاً وقتی قرار می‌شود از اویاد کنیم، فضایی که انتخاب می‌کنیم، ناخودآگاه به سوی نوآوری‌های ادبی وی می‌رود و کمتر به شاخصه اصلی حیات او، یعنی پرداختنش به مقوله روشنفکری و نقد آن می‌پردازیم. جلال آل احمد، نخستین روشنفکری بود که جرئت خودانتقادی داشت و برای تشخیص درد و یافتن درمان مشکلات جامعه، به انکار عیب و ایرادهایی که در ساختار بیمار روشنفکری ایران دیده می‌شد، نمی‌پرداخت. به مناسبت نود و هشتمین سالروز تولد جلال آل احمد، در گفت‌وگویی با محمدرضا کائینی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران و دکتر یعقوب توکلی، تاریخ‌پژوه و عضو هیئت علمی دانشگاه معارف اسلامی قم، به بررسی شاخص‌های اندیشه جلال، به‌ویژه در عرصه روشنفکری و خدمت وی به این جریان پرداختیم.

■ جلال روشنفکران ایران را روشنفکر نمی‌دانست

دکتر محمدرضا کائینی، جلال آل احمد را نمود و بازتاب یک نوع روشنفکری جدید می‌داند و اعتقاد دارد او نخستین کسی است که به طور جدی به سراغ نقد روشنفکری رفت. کائینی در گفت‌وگو با خراسان می‌گوید: اگر به کتاب خدمت و خیانت روشنفکران نگاه کنید، جلال اول سعی دارد روشنفکری را تعریف کند و این موضوعی است که در آثار پیشینیان چندان جدی گرفته نشده است. نکته دیگر که از این مسئله هم مهم‌تر است، حرکت او به سوی نقد روشنفکری است. تا پیش از جلال آل احمد، معمولاً روشنفکرانِ ما به نقد سنت و مقولات پیرامونی خودشان علاقه بیشتری نشان می‌دادند و به موضوع خودانتقادی بی‌توجه بودند. جلال به دلیل شخصیت آزاده‌ای که داشت، از جنبه‌های گوناگون به قضیه نقد روشنفکری ورود کرد. او معتقد بود آن‌چه در ایران به عنوان روشنفکری شناخته می‌شود، اساساً با مقوله روشنفکری، نسبت به آن‌چه در غرب وجود دارد، بیگانه است و نمی‌توان آن را روشنفکری دانست.

■ راز زنده ماندن جلال

این پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در ادامه به بررسی مفهوم روشنفکری می‌پردازد و می‌گوید: علی‌الاصول و به طور طبیعی، روشنفکر کسی است که دغدغه‌های منطقی در ارتباط با مقولات اجتماعی دارد و در عین حال، طرح‌هایی هم برای رفع این موضوع ارائه می‌کند و این پدیده، با این تعریف و شکل، در میان افرادی که ما به آن‌ها در ایران روشنفکر می‌گوییم اتفاق نیفتاد. علت هم وابستگی روشنفکران ما بود؛ آن‌ها کاملاً ترجمه‌ای عمل می‌کردند و همه چیز را با معیارهای غیرایرانی می‌سنجیدند. جلال آل احمد نخستین فرد از جامعه روشنفکری است که گفت ریشه مشکلات ایران را باید در کوچه‌پس کوچه‌های شهرها و روستاهای خود ایران پیدا کرد. کائینی می‌افزاید: جلال معتقد بود که روشنفکر، اول باید جامعه خودش را بشناسد و با بدنه اجتماع، ارتباط برقرار کند. می‌توانم بگویم که هیچ کس به اندازه او این توفیق را نداشت؛ او ایران را گشت و از تک‌نگاشته‌ها و سفرنامه‌هایش معلوم است که با علایق، سنت‌ها و آداب و رسوم مردم و دین‌باوری آن‌ها کاملاً آشناست. جلال اعتقاد داشت اگر ارتباط روشنفکر با بدنه جامعه قطع شود، مرگ او فرامی‌رسد و او به دلیل برقرار نگه داشتن همین ارتباط، زنده ماند. ببینید، آثار جلال متعلق به ۶۰ تا ۶۵ سال قبل است، اما همچنان خوانده می‌شود و طرفدار دارد؛ این نشان می‌دهد که بدنه جامعه و مردم با آثار او ارتباط برقرار کرده‌اند و خیلی از روشنفکران معروف بودند که اصلاً به چنین توفیقی دست نیافتند.

■ آل احمد و شیوه‌های سوژه‌یابی‌اش

این پژوهشگر در ادامه به نگاه خاص جلال آل احمد به مردم می‌پردازد و بیان می‌کند: آل احمد در مراسم دهمین سالگرد فوت نیما یوشیج در دانشگاه تهران، می‌گوید: «این حضرات از جامعه یک چیزی می‌گیرند و پسش می‌دهند رئیس!» یعنی سوژه‌های مورد تعمق و تبیین روشنفکری از طرف مردم در اختیار امثال او قرار می‌گیرد و بعد وی آن‌ها را با زپرورده می‌کند و به مردم برمی‌گرداند. نهایتاً این ارتباط روی هر دو طرف، یعنی روشنفکر و مردم تأثیر متقابل دارد. سوژه‌ها از دل نیازها و آداب و رسوم جامعه بیرون می‌آید و روشنفکر باید به آن‌ها واکنش نشان دهد و این طبعاً پاسخ به یک نیاز اجتماعی است. جلال در ایجاد چنین رویه‌ای کاملاً موفق عمل کرد. او سعی می‌کرد اصطلاحات و واژه‌های گویش مردم را در نقاط مختلف ایران یاد بگیرد؛ از پیدا کردن واژه‌های جدید بسیار لذت می‌برد و آن‌ها را یادداشت می‌کرد و در نوشته‌هایش به کار می‌برد. به دیگر سخن می‌کوشید زبان جامعه را بیاموزد و در قالب همان زبان مشکلات و نیازهای جامعه را بازتاب دهد. به همین دلیل، زبانی که برمی‌گزیند و واسطه ارتباطش با مردم می‌شود، یک زبان روشن و شفاف و بدون آلایش است و این یکی از رموز موفقیت جلال به حساب می‌آید.

■ ارزیاب جریان روشنفکری

دکتر یعقوب توکلی، پژوهشگر تاریخ معاصر نیز، درباره جلال نظرات جالب و دقیقی دارد. او در گفت‌وگو با خراسان می‌گوید: جلال عرصه‌های مختلف فکری را در ایران تجربه و از بسیاری از آن‌ها عبور کرد. او روشنفکری را در عصر پهلوی، با دقتی فراوان ارزیابی می‌کرد و به نقد می‌کشید. واقعیت آن بود که مسیر انتخاب شده توسط روشنفکران برای پیشرفت ایران و تبدیل شدن آن به یکی از کشورهای جهان اول، مسیری ظاهری و مترسک‌وار بود و حتی خودشان هم می‌دانستند که با این روش راه به جایی نخواهند برد. جلال برای عبور از این موضوع، به بازتعریف روشنفکری دست زد و نشان داد که تلاش برای تقلید صرف و عینی از غرب، اقدامی سخیف است که راه به جایی نمی‌برد.

■ شکاف عمیق میان روشنفکران و مردم

عضو هیئت علمی دانشگاه معارف اسلامی قم اعتقاد دارد که جلال فاصله میان روشنفکران و مردم را کم نکرد. او تصریح می‌کند: جلال تنها نشان داد که این فاصله وجود دارد و می‌بینیم که طی سال‌های بعد از درگذشت جلال، بسیاری از روشنفکران نتوانستند این فاصله را پر کنند و به مردم نزدیک شوند. جلال در واقع ناتوانی جریان روشنفکری را در نزدیک شدن به جامعه ایران و باورهای اصیل آن نشان داد. او نویسنده و گزارشگری دقیق بود، نگاه جامعه‌شناسانه‌ای داشت و با همین نگاه روی مخاطبانش تأثیر می‌گذاشت. بسیار بودند کسانی که در این زمینه، از جلال تأثیر پذیرفتند.

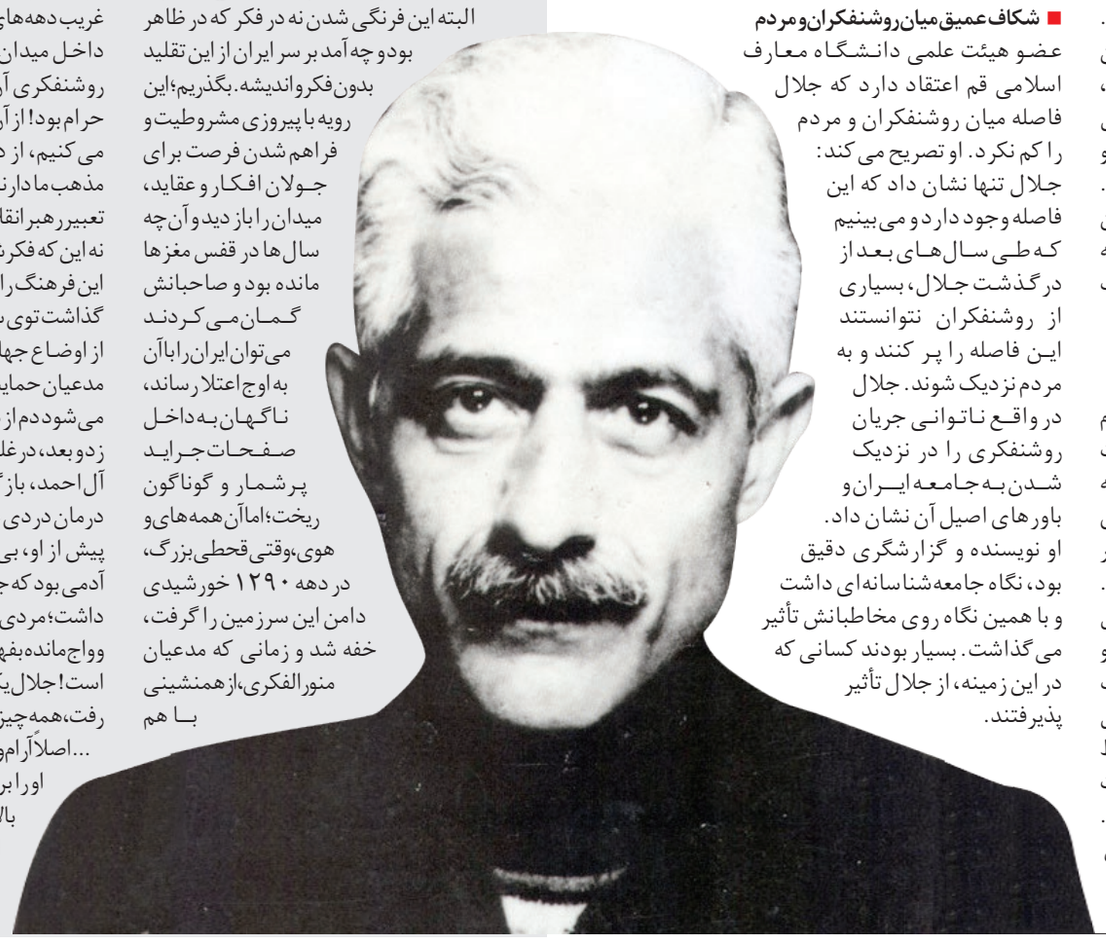

یکی از آخرین عکس‌های مرحوم آل احمد

به مناسبت سالروز تولد جلال

آغاز فصل «توبه روشنفکری»

رودسری– وقتی قرار است از تاریخ روشنفکری در ایران حرف بزنیم، باید برویم به چند قرن قبل؛ اصلا باید سری بزنیم به دوره صفویه، به زمانی که به قول زنده‌یاد دکتر عبدالهادی حائری، ایرانیان با دو رویه استعمار غربی روبه‌رو شدند؛ زمانی که چشم اجداد ما به پیشرفت‌های مادی قاره سبز افتاد و هوس طرح این مسئله به سرشان زد که دریابند چرا و چگونه آن‌ها بله و ما نه؟! هر چند که گاه و بی‌گاه در این جاده پر از چاله‌ای که بعدها به آن نام منور الفکری و روشنفکری دادند، افرادی پیدا می‌شدند که لبشان به اعتراض باز بود و عناصر وارداتی فرهنگ و سیاست را به دیده تردید می‌نگریستند، اما عموماً هر که با غرب و لوازم آن، چه در واقعیت و چه در خیال، محشور می‌شد، خودش را می‌باخت و می‌شد همانی که می‌گفت: از فرق سر تا ناخن انگشت پا باید فرنگی بشویم! و البته این فرنگی شدن نه در فکر که در ظاهر بود و چه آمد بر سر ایران از این تقلید بدون فکر و اندیشه. بگذریم؛ این رویه با پیروزی مشروطیت و فراهم شدن فرصت برای جولان افکار و عقاید، میدان را باز دید و آن‌چه سال‌ها در قفس مغزها مانده بود و صاحبانش گمان می‌کردند می‌توان ایران را با آن به اوج اعتلا رساند، ناگهان به داخل صفحات جراید پرشمار و گوناگون ریخت؛ اما آن همه‌های و هوی، وقتی قحطی بزرگ، در دهه ۱۲۹۰ خورشیدی دامن این سرزمین را گرفت، خفه شد و زمانی که مدعیان منور الفکری، از همنشینی با هم نیز عاجز شدند، افتادند به دامن همان استبدادی که برای نابودی‌اش گریبان چاک می‌دادند و گلو پاره می‌کردند و این وسط، دریغ از چند دقیقه اندیشیدن به آن‌چه در انبان چند هزار ساله این مُلک می‌شود یافت و برای درمان درد هایش به کار بست. رضاشاه که آمد، همه روشنفکران ماست‌ها را کیسه کردند و وسط میدانی که مدعی بودند میدان دارش هستند، کسی نماند. تازه باز در شهریور ۱۳۲۰ بود که حضرات سینه‌سپر کردند و این بار افتادند داخل جوی بدبویی که از سفارت شوروی می‌گذشت؛ چپ و چپ‌گرایی شد ایده‌آل منور الفکرها. این وسط مرد می‌خواست که بگوید چپ‌گرایی فقط ادعا و باد هواست. هر کس به مارکسیسم تمایل نداشت، در محافل روشنفکری حتی داخل آدم نبود؛ اما جلال، جلال آل احمد، درست در همین زمان، در آن سال‌های عجیب و غریب دهه‌های ۲۰ و ۳۰، پاشنه را ور کشید، رفت داخل میدان و از چیزی حرف زد که در محافل روشنفکری آن روزگار، حتی اندیشیدن به آن حرام بود! از آن‌چه خود داریم، اما «از بیگانه تمنا» می‌کنیم، از داشته‌هایی که ریشه در فرهنگ و مذهب ما دارند. جلال در تاریخ روشنفکری ما، به تعبیر رهبر انقلاب، شروع «توبه روشنفکری» است؛ نه این که فکرش تازه باشد، نه! جلال داشته‌های این فرهنگ را، فرهنگ اصیل مردمان خودش را، گذاشت توی سفره روشنفکرانی که حیران بودند از اوضاع جهان؛ شگفت‌زده بودند از اداو اطوار مدعیان حمایت از طبقه پرولتاریا؛ از این که چطور می‌شود دم از سوسیالیسم و دفاع از حقوق کارگر زد و بعد، در غلتید به سمت سرمایه‌داری؟! جلال آل احمد، بازگشت به فرهنگ اصیل خودی را درمان دردی می‌دانست که از منظر روشنفکران پیش از او، بی‌درمان به نظر می‌رسید. او همان آدمی بود که جریان وا داده روشنفکری آن روز نیاز داشت؛ مردی که بیاید و به فکل کراواتی‌های هاج وواج مانده بفهماند که راهشان به سمت ترکستان است! جلال یک‌شبه به این دروازه نرسید؛ همه‌جا رفت، همه‌چیز را امتحان کرد، نوشت، گفت، پرسید ... اصلاً آرام و قرار نداشت و شاید همین بی‌قراری او را برد به سوی یک راه دیگر و یک تجربه بالاتر؛ هر چند که زیاد نماند و نتوانست از آن‌چه هست بهتر باشد.

پیشوای الموت چگونه درگذشت؟

معمای مرگ حسن صبّاح

نکته تاریخی

طبق برخی روایات تاریخی، امروز ۲۶ ربیع‌الثانی، مصادف با روز درگذشت حسن صباح، یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های تاریخ ایران دوره اسلامی است. حسن صباح ظاهراً در اطراف قم به دنیا آمد، اما اجدادش از اعراب یمنی مهاجری بودند که در صدر اسلام، به کوفه کوچ کردند و در این شهر ماندگار شدند. حسن صباح در حدود ۱۷ سالگی، به اسماعیلیان گرایش پیدا کرد و بعدها، در زمره یکی از رهبران آن‌ها درآمد. وی در زمان دعوای سخت میان احمد مستعلی و نزار، فرزندان المستنصر، خلیفه وقت فاطمی در مصر، جانب نزار را گرفت و نقش مهمی در گسترش این شعبه از اسماعیلیه در ایران و هند داشت. گرایش حسن صباح و پیروان او در قرن پنجم هجری به ایجاد دژهای مستحکم در کوهستان یا تصرف چنین مکان‌هایی در اقصی نقاط کشور، حیات و فعالیت‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی آن‌ها را در هاله‌ای از رمز و راز فرو برد. تأکید اسماعیلیه به مخفی‌کاری و باطنی‌گری، خود عاملی برای دامن زدن به این مسئله شد. حسن صباح کوشید تا دعوت اسماعیلی را در ایران گسترش دهد. داعیان او در نقاط مختلف کشور به فعالیت پرداختند و این مسئله برای سلجوقیان که در آن زمان توانسته بودند بر دیگر حکومت‌های مسلمان فلات ایران غلبه کنند، قابل تحمل نبود و جنگ سختی به صورت آشکار و نهان میان آن‌ها درگرفت و چون سلاجقه از فتح قلعه‌های اسماعیلیان عاجز بودند، این جنگ حالت فرسایشی و طولانی مدت پیدا کرد و بازنده اصلی آن، حکومت سلجوقیان بود که نمی‌توانست حسن صباح و جانشینان او را مهار کند؛ آن‌ها به صورت حکومتی مستقل در سرزمین‌های سلجوقیان درآمدند و حتی در برخی مناطق، تسلط تام پیدا کردند و به جمع‌آوری مالیات مشغول شدند. حسن صباح با مدیریت دقیق خود، سازمان فدائیان اسماعیلی را پدید آورد. چنان که مشهور است، او با استفاده از مواد مخدر، جوانان را به گروه وابسته می‌کرد و در خیال و اوهام، آن‌ها را به بهشتی ساختگی می‌برد؛ هر چند که برخی از پژوهشگران این موضوع را برساخته و کنایه دشمنان حسن صباح و اسماعیلیان می‌دانند. اگر تولد حسن صباح را، چنان که مشهور است، سال ۴۴۵ ق/ ۴۳۱ ش بدانیم، او در زمان مرگ، حدود ۷۲ سال داشت. وی در قلعه الموت جان سپرد و پیش از مرگ، کیابزرگ امید را از دیلمان فراخواند و به جانشینی خود منصوب کرد. حسن صباح را پس از مرگ در نزدیکی قلعه الموت دفن کردند و پس از او، دیگر امرای اسماعیلی نیز در همین محل دفن شدند و این مکان مورد احترام و توجه اسماعیلیان بود؛ اما در زمان حمله مغول و محاصره الموت به دست هولاکو، این مقبره کاملاً ویران شد. به همین دلیل، برخی گمان کردند که حسن صباح، مخفیانه دفن شده است تا کسی مکان قبر وی را نشناسد؛ در حالی که چنین نیست.

۱۰۰ سال از شهادت میرزا کوچک‌خان گذشت

روایت «همایون کاتوزیان» از ماهیت قیام سردار جنگل

یادمان

امروز، ۱۱ آذرماه، سالروز شهادت میرزا کوچک‌خان جنگلی است؛ مبارزی آزاده و وطن‌دوست که در سال ۱۳۰۰ خورشیدی به دست عوامل استعمار شهید شد؛ صدسال از آن واقعه دردناک می‌گذرد و هنوز، بسیاری از جزئیات قیام جنگل، در خور پژوهش و مداقه بیشتر است. درباره قیام کوچک جنگلی و ماهیت آن، طی یک قرن گذشته، حرف و حدیث بسیار بوده است. در دوره پهلوی، سعی می‌کردند او را فردی تجزیه‌طلب و دشمن ایران جلوه دهند؛ شاه در آخرین مکالمه‌اش با علی امینی در سال ۱۳۵۷ که صوت آن توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چندسال پیش از این منتشر شد، به این مسئله اشاره کرده است. با این حال، مورخان و محققان سرشناس، هیچ‌گاه در اصالت قیام جنگل و ایران‌دوستی گردانندگان آن تردید نکرده‌اند.

■ میهن‌دوستی سازش‌ناپذیر

دکتر «محمدعلی همایون کاتوزیان»، استاد دانشگاه آکسفورد، در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران»، ضمن بررسی حوادثی که پیش از به قدرت رسیدن رضاخان اتفاق افتاد، درباره قیام جنگل می‌نویسد: «این قیام به وسیله گروهی از مشروطه‌خواهان جوان‌تر آن منطقه (گیلان) سازمان‌دهی و رهبری شد. رهبر آن، میرزا کوچک‌خان، طلبه سابق، با مسئولیت‌های مختلف در جبهه انقلاب [مشروطه] جنگیده بود. میرزا، مسلمانی شیعه، میهن‌دوستی سازش‌ناپذیر، رزمنده‌ای نستوه و رهبری فسادناپذیر بود که تنها هدفش رهایی کشور از زیر سیطره قدرت‌های خارجی و فساد داخلی بود. جنبش جنگل، نه جنبشی تجزیه‌طلبانه بود، نه «بورژوا ملی» و نه «کمونیستی»؛ نطفه‌های آن قبل از انقلاب بلشویکی در روسیه بسته شده بود و واکنشی اصیل بود در برابر سرخوردگی و افسردگی پس از پیروزی مشروطه و سرنگونی محمدعلی‌شاه.»

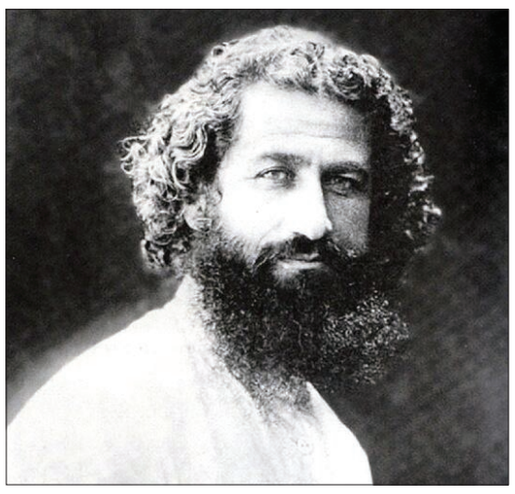

> همایون کاتوزیان: قیام جنگل به وسیله گروهی از مشروطه‌خواهان جوان‌تر آن منطقه (گیلان) سازمان‌دهی و رهبری شد. رهبر آن، میرزا کوچک‌خان، طلبه سابق، با مسئولیت‌های مختلف در جبهه انقلاب [مشروطه] جنگیده بود. میرزا، مسلمانی شیعه، میهن‌دوستی سازش‌ناپذیر، رزمنده‌ای نستوه و رهبری فسادناپذیر بود که تنها هدفش رهایی کشور از زیر سیطره قدرت‌های خارجی و فساد داخلی بود

■ آن‌چه قیام را با شکست روبه‌رو کرد

وی سپس، به شرح و توضیح وقایعی که به ائتلاف موقت میرزا با جریان چپ فعال در گیلان انجامید می‌پردازد و ضمن برشمردن نقش انگلیسی‌ها و روس‌ها در برهم زدن ائتلاف جنگلی‌ها، پیامدهای اخلاقی و ایدئولوژیک درگیری ائتلاف جنگل را تبیین می‌کند و می‌نویسد: «درست همزمان با پیشروی نیروهای دولتی به سوی شمال، ائتلاف گیلان از هم پاشید و دو جناح انقلاب (میرزا کوچک‌خان و یارانش از یک سو و جریان چپ از سوی دیگر) خود درگیر جنگ داخلی شدند. جنگلی‌ها تار و مار شدند و حیدر [خان عمواوغلی] در زندان به قتل رسید؛ کوچک‌خان عقب‌نشینی کرد و از سرمایخ زد و بقیه رهبران انقلابی، یا تسلیم شدند و یا به اتحاد شوروی پناه بردند. کمتر کسی می‌توانست حدس بزند که نمایش چندش‌آور سر میرزا کوچک‌خان در ملأعام در تهران، طلیعه شوم نظامی جدید در ایران است.» قتل عام نیروهای جنگل، با فرماندهی مستقیم رضاخان انجام گرفت. او مدتی قبل، با کودتایی که در اسفند ۱۲۹۹ رخ داد، به مقام وزارت جنگ رسید. «همایون کاتوزیان» می‌نویسد: «پیداست که مأموران انگلیسی در طراحی کودتا به نوعی شرکت داشته‌اند، هر چند محتمل نیست که وزارت خارجه آن کشور خود طرح اولیه آن را ریخته باشد. همه جوانب امر هنوز روشن نیست، ولی مسلم است که فرمانده نیروهای انگلیسی در محل، ژنرال آیرون‌ساید مستقیماً در طراحی و اجرای کودتا دست داشته است. هم خاطرات شخصی و هم نوشته‌ها حکایت از این دارند که در ابتدا نامزدهای نظامی و غیرنظامی دیگری را برای رهبری کودتا در نظر گرفته بودند که بسیاری از آن‌ها از پذیرفتن این کار سر باز زدند. در هر حال مسلم است که آیرون‌ساید که تحت تأثیر ویژگی‌های فردی و نظامی رضاخان قرار گرفته بود، خودش او را برگزیده بود.»

آگهی مناقصه تامین نیروی انسانی بصورت مدیریت پیمان

سازمان موقوفات ملک در نظر دارد تامین نیروی انسانی مورد نیاز واحدهای دامپروری و کشاورزی خود را از طریق مناقصه به پیمانکار واجد شرایط بصورت مدیریت پیمان واگذار نماید. لذا از کلیه شرکت های دارای رزومه و مجوز از اداره کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی دعوت می شود جهت دریافت اسناد مناقصه به آدرس سایت http://moghoofatemalek.ir قسمت معاملات (مناقصات) مراجعه نمایند، مهلت ارائه پیشنهادات ساعت ۱۲ مورخ ۱۴۰۰/۰۹/۲۰ می باشد. جهت کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۰۵۱۳۸۴۲۱۵۲۳ داخلی ۲۳۰ تماس حاصل و یا به آدرس بلوار بعثت احمدآباد، بین رضا و طالقانی پلاک ۵۰ مراجعه فرمایید.

آستان قدس رضوی – سازمان موقوفات ملک

۱۴۰۰۰۴۹۶۳۸/

آگهی مناقصه خرید و راه اندازی یک دستگاه دیزل ژنراتور

سازمان همیاری شهرداریهای خراسان رضوی در نظر دارد با بهره گیری از سامانه تدارکات الکترونیکی دولت به آدرس setadiran.ir، نسبت به برگزاری مناقصه عمومی خرید یک دستگاه دیزل ژنراتور ۳۲۰kva مطابق جزئیات مندرج در اسناد و طی شماره مناقصه سیستمی ۲۰۰۰۰۹۱۱۵۸۰۰۰۰۰۷ اقدام نماید

زمان اولین انتشار آگهی /تاریخ انتشار در سایت: ۹ آذر ماه ۱۴۰۰ ساعت ۸

مهلت دریافت اسناد: ۱۳ آذر ماه ۱۴۰۰ ساعت ۸

مهلت ارسال پاکت های پیشنهاد: ۲۳ آذر ماه ۱۴۰۰ ساعت ۸

زمان بازگشایی پاکت ها: ۲۴ آذرماه ۱۴۰۰ ساعت ۹ صبح

برگزاری مناقصه صرفا از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت و کلیه مراحل فرآیند مناقصه شامل دریافت اسناد (در صورت وجود هزینه مربوطه)، پرداخت تضمین شرکت در مناقصه، ارسال پیشنهاد قیمت و اطلاع از برنده بودن مناقصه گران محترم از این طریق امکان پذیر می باشد.

۱۴۰۰۰۴۹۵۱۱/

صفحه آرایی
واحد صفحه‌آرایی روزنامه خراسان
سفارش می‌پذیرد
۰۵۱۳۷۰۰۹۳۹۰ layout@khorasannews.com